

ستہجے

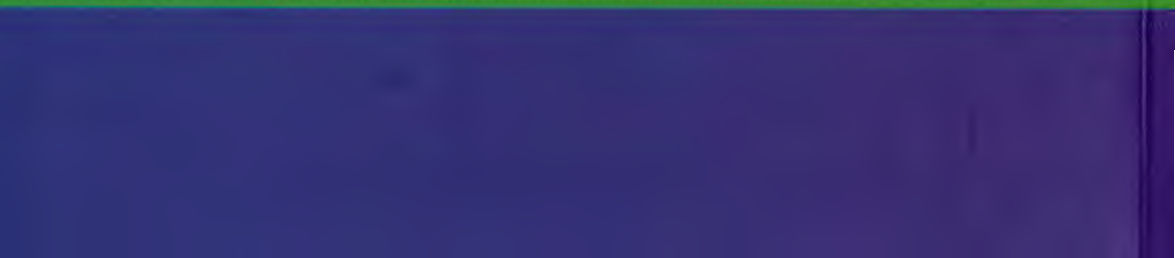
سیدنی آی. لاندو

فرہنگ ہا؛ فن و ہنر فرہنگ نویسی

دفتر دوم: تعریف

ترجمہ

محمد رضا افضلی، مجید ملکان



فرهنگ‌ها
فن و هنر فرهنگ‌نویسی

ویراست دوم

دفتر دوم

تعریف

سرشناسه:	لاندو، سیدنی آی. ۱۹۳۳-م.
عنوان و نام پدیدآور:	Landau, Sidney I. فرهنگ‌ها: فن و هنر فرهنگ‌نویسی / سیدنی آی. لاندو؛ ترجمه فرهاد قربان‌زاده، سعید رفسنجانی‌نژاد.
وضعیت ویراست:	ویراست ۲.
مشخصات نشر:	تهران: کتاب بهار، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری:	ص.
فروست:	کتاب بهار؛ ۱۵. فرهنگ‌نویسی؛ ۲. کتاب بهار؛ ۴۶. فرهنگ‌نویسی؛ ۸.
شابک:	ج. ۱: ۵-۴-۹۶۸۳۳-۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸؛ ج. ۲: ۸-۷-۶۷۱۱-۹۷۸-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی:	فایبا
یادداشت:	عنوان اصلی:
یادداشت:	Dictionaries: the art and craft of lexicography, 2nd. ed 2001.
یادداشت:	مترجمان دفتر دوم: محمدرضا افضلی (۱۳۳۱-)، مجید ملک‌ان (۱۳۳۶-).
یادداشت:	ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۹) (فیبا).
یادداشت:	واژه‌نامه.
یادداشت:	کتابنامه. ص. [۱۰۵]-۱۰۶.
یادداشت:	نماینه.
مندرجات:	ج. ۱. پیکره در فرهنگ‌نویسی. - ج. ۲. تعریف.
عنوان دیگر:	فن و هنر فرهنگ‌نویسی.
موضوع:	واژه‌نامه‌نویسی
موضوع:	Lexicography
موضوع:	دایرةالمعارف‌ها و واژه‌نامه‌ها -- تاریخ و نقد.
موضوع:	Encyclopedias and dictionaries - - History and criticism
شناسه افزوده:	قربان‌زاده، فرهاد، ۱۳۶۳-، مترجم.
شناسه افزوده:	رفسنجانی‌نژاد، سعید، ۱۳۶۱-، مترجم.
رده‌بندی کنگره:	۴۱۳۹۶ ف ۲ / ۲۲ P۳۲۷
رده‌بندی دیویی:	۴۱۳/۰۲۸
شماره کتاب‌شناسی ملی:	۴۷۲۲۸۲۸

سیدنی آی. لاندو

فرهنگ‌ها

فن و هنر فرهنگ‌نویسی

ویراست دوم

دفتر دوم

تعریف

ترجمه

محمدرضا افضلی، مجید ملکان

ستار

تهران ۱۳۹۹

این کتاب ترجمه‌ای است از

Sidney I. Landau, *DICTIONARIES: The Art and Craft of Lexicography*

Second Edition

Chapter 4: Definition

Cambridge University Press, 2001

تجرب

تهران: خیابان بهار، کوچه حمید صدیق، شماره ۲۵، واحد ۶ (تلفن: ۷۷ ۵۲ ۴۷ ۸۱)

سیدنی آی. لاندو

فرهنگ‌ها: فن و هنر فرهنگ‌نویسی

ویراست دوم

دفتر دوم: تعریف

ترجمه محمدرضا افضلی، مجید ملکان

چاپ اول ۱۳۹۹

شمارگان ۳۰۰

صفحه‌آرایی: دریچه کتاب

طراح جلد: پاشا دارابی

چاپ و صحافی: پردیس دانش

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ و مخصوص کتاب بهار است

کتاب بهار (ketabebaharpub94@gmail.com, @Ketabe_Bahar, 0912 122 6008)

مرکز پخش: پیام امروز (۳۵ ۶۵ ۴۸ ۶۶)، صدای معاصر (۸۲ ۸۵ ۹۷ ۶۶)

مترجمان این وجیزه را با تواضع و احترام تقدیم می‌کنند به

دکتر حسن انوری

که از محضر گران قدرش درس‌ها آموخته‌اند.

فهرست

یادداشت مترجمان	نه
تعریف	۱
انواع معنی	۳
اصول تعریف	۶
اجتناب از دور	۷
تعریف تمام واژه‌های به کاررفته در تعریف‌ها	۱۱
تعریف واژه مدخل	۱۴
روش درست تعریف‌نویسی	۱۵
اولویت دادن به جوهر معنا	۱۵
جانشین‌پذیری	۱۶
نمایش نقش دستوری	۲۰
سادگی	۲۰
ایجاز	۲۵
پرهیز از ابهام	۲۶
تعریف به کمک نقش دستوری	۲۶
اسم	۲۶
صفت	۲۸
فعل	۲۹
سایر مقوله‌های دستوری	۳۵

۳۷	شیوه‌های بدیع تعریف
۴۳	راهبردهای تعریف‌نویسی
۴۸	تعریف اصطلاحات فنی
۵۳	پرونده شاهد
۵۶	پیکره زبانی الکترونیکی و تفاوت آن با پرونده شاهد
۵۷	گردآوری شاهدها
۶۳	بایدها و نبایدهای شاهدنویسی
۶۵	تعریف براساس شاهد
۶۷	چه چیزهایی را باید در فرهنگ آورد
۷۱	پرونده شاهد چه فایده‌ای دارد؟
۷۴	مثال‌های روشنگر
۸۰	تعریف اسم
۸۲	سایر منابع تعریف
۸۷	واژه‌نامه فارسی به انگلیسی
۸۹	واژه‌نامه انگلیسی به فارسی
۹۱	نمایه

یادداشت مترجمان

کتاب حاضر ترجمه فصل ۴ از ویراست دوم کتاب فرهنگ‌ها: فن و هنر فرهنگ‌نویسی، تألیف سیدنی لاندو، است. لاندو را «یکی از معتبرترین صاحب‌نظران فرهنگ‌نویسی آمریکایی» دانسته‌اند. برای نشان دادن اهمیت این کتاب، خوب است نقل‌قولی از هانس لیندکوئیست،^۱ زبان‌شناس نامدار سوئدی، بیاوریم. وی در نقد خود بر ویراست اول این کتاب نوشت:

زبان‌شناسان حرفه‌ای عموماً از فرهنگ‌نویسی پرهیز کرده‌اند، چون آن را امری هراس‌انگیز عادی یافته‌اند. وقتی هم به این کار پرداخته‌اند، نتیجه (جز چند مورد استثنایی مانند راهنمای فرهنگ‌نویسی، اثر به یادماندنی زگوستا^۲) چندان رضایت‌بخش نبوده است. غالب دانشجویان تجربه عملی لازم برای قابل اجرا کردن پیشنهادات خود را ندارند و در مقابل ویراستاران فرهنگ‌ها هم آن قدر سرشان گرم جمع‌آوری لغات و تعریف است که وقت به تفصیل نوشتن از فن خود را ندارند.

حال لاندو، ویراستار ارشد چند فرهنگ، وقت گذاشته است و اولین کتاب جامع در زمینه تألیف فرهنگ را به زبان انگلیسی نوشته است. پشتیبان او در این کار تجربه وسیع انتشار فرهنگ، آشنایی جامع با تاریخچه فرهنگ‌ها، آشنایی کافی با جنبه‌های مرتبط زبان‌شناسی (از جمله معنی‌شناسی و جامعه‌شناسی زبان)، عقل سلیم (مهم‌ترین کیفیت فرهنگ‌نویس)، و سبک نگارشی روشن و گاه طنزآمیز است.

با همه تلاش‌های گران قدر سه دهه اخیر در زمینه دانش فرهنگ‌نویسی، هنوز کتاب مستقلی

1. Hans Lindquist (1985), *Language*, 61(3), p. 710.

2. *Manual of Lexicography*, by L. Zgusta

در زمینه بایدها و نبایدهای تعریف در فرهنگ یک‌زبانه وجود ندارد.^۱ مترجمان ترجمه فصل چهار کتاب لاندو را گامی برای جبران نقیصه می‌بینند و امیدوارند روزی بتوان مشابه این فصل را با استفاده از مثال‌ها و تجربیات فرهنگ‌نویسی فارسی تألیف کرد.

فکر ترجمه این فصل در اواخر دهه ۱۳۷۰ مطرح شد و همان زمان قراردادی برای انتشار آن با انتشارات فرهنگان منعقد شد. گردش زمانه ترجمه و انتشار این اثر را دو دهه به تعویق انداخت و اگر حسن نظر و پیگیری دوست عزیزمان آقای احمد خندان، مدیر محترم انتشارات کتاب بهار، نبود باز هم به ثمر نمی‌رسید. مترجمان یک‌دلانه از ایشان سپاسگزارند. برخی مثال‌های فارسی اضافه شده به ترجمه از شیوه‌نامه لغت‌نامه بزرگ فارسی (مؤسسه لغت‌نامه دهخدا) برگرفته شده که به لطف همکار ارجمند خانم مریم میرشمسی، تنظیم‌کننده این شیوه‌نامه، در اختیار ما قرار گرفت. از این بابت از ایشان متشکریم.

محمدرضا افضلی

مجید ملکان

دی‌ماه ۱۳۹۸

۱. البته برخی پژوهشگران در زمینه تعریف برخی ادات سخن مقالات مفید و ارزشمندی نوشته‌اند (از جمله مقالات خانم فریبا قطره در تعریف قید و صفت در مجله فرهنگ‌نویسی).

تعریف

وقتی می‌گوییم چیزی را تعریف کرده‌ایم، به راستی چه منظوری داریم؟ این پرسش، پرسشی باستانی است و افلاطون و ارسطو، هم‌چنین فیلسوفان دوره معاصر، به‌ویژه منطق‌یون و معناشناسان، آن را مطرح کرده‌اند.^۱ اگر چه همیشه بین تعریف منطقی و تعریف قاموسی تمایزی قائل نیستند و اگر هم باشند آن را رعایت نمی‌کنند، تعریف منطقی با تعریف قاموسی یکی نیست. تعریف منطقی [یا به قول ریچارد رابینسون^۲ تعریف واقعی، زیرا چنین تعریفی معطوف است به تحلیل هر چیز در جهان واقع، که از جهان واژه‌ها متمایز است] مشغله ذهنی اصلی فلاسفه بوده است. هنگامی که سقراط در معنای فضیلت یا حقیقت غور می‌کند، قصد تعریف واژه‌های فضیلت یا حقیقت را ندارد، بلکه مفاهیم نهفته در این واژه‌ها و تعبیر مردم از این مفاهیم مورد نظر اوست. فیلسوفان به تعریف قاموسی (یا تعریف اسمی)، یعنی تعریف واژه‌ها که موضوع این بحث است، نیز پرداخته‌اند.

قواعد سنتی تعریف قاموسی، بر اساس تحلیل ارسطو، ایجاب می‌کند که واژه تعریف‌شونده (معرف، یا به زبان لاتینی *definiendum*) با جنس و وجه تمایز شناخته شود. یعنی واژه باید ابتدا بر طبق رده‌ای که به آن تعلق دارد تعریف، و سپس از همه اعضای دیگر آن رده متمایز شود. به این ترتیب فرزند عبارت است از شخص (جنسی) که جوان است یا رابطه او با شخصی دیگر رابطه پسری یا دختری است (وجه تمایز).

در میان قواعد دیگرگاه رسماً اعلام شده برای تعریف، این است که: تعریف با ذات آنچه

۱. بهترین اثر معاصر در این زمینه کتاب زیر است:

Richard Robinson, *Definition* (Oxford: Clarendon Press, 1965; first edn. 1954)

2. Richard Robinson

تعریف می‌شود هم‌ارز باشد یا جوهر آن را در خود داشته باشد، هیچ صورتی از واژه مورد تعریف نباید در میان واژه‌هایی که تعریف به یاری آن‌ها صورت می‌گیرد (و معرّف، یا واژه تعریف شده، یا به لاتینی definiens نام دارند) بیاید، و این که تعریف باید ایجابی باشد، نه سلبی. فلاسفه ناآگاه به ماهیت زبان‌شناسی یا فرهنگ‌نویسی نیستند، اما کم‌توجهی‌شان به کاربران فرهنگ‌ها در خور توجه است. برعکس، فرهنگ‌نویسان - همه آنان - به نیاز مخاطبان خود توجه بسیار دارند؛ زیرا فرهنگ‌نویسی نوعی فن و راهی برای انجام کاری سودمند است. فرهنگ‌نویسی تمرینی نظری برای افزایش دانش انسان نیست، بلکه کاری عملی است در خدمت تدوین متونی که دیگران بتوانند درک کنند. ویراستار فرهنگ زبان کهن اسکاتلندی^۱ - اثری که مشکل بتوان برای آن جنبه اقتصادی تصور کرد - با کنایه‌ای بسیار کم‌رنگ، مخاطبان خود را «مشتري» می‌نامید و آنان را «لغت‌شناس، ویراستار متن، کارشناس تاریخ ادبیات، و تاریخ‌دان و عتیقه‌شناس» می‌دانست.^۲ هر فرهنگ‌نویسی، مثل هر نویسنده خوب، در ذهن خود توجه تمام و کمال به مخاطب دارد. دل‌مشغولی فیلسوفان انسجام درونی دستگاه تعریف خودشان است، اما مشغله ذهنی فرهنگ‌نویسان ارائه تعریفی است که مخاطب بتواند بفهمد. راه‌هایی که آنان برای رسیدن به اهداف خود در پیش می‌گیرند فقط بر حسب تصادف بر هم منطبق می‌شوند.

دستورالعمل‌های زبان‌شناختی تعریف‌نویسی، غالباً اصلی ارائه می‌کنند که آشکارا مطلوب است، اما چه‌بسا ممکن یا عملی نباشد.^۳ مقدار فضایی که به هر تعریف اختصاص می‌یابد باید اکیداً محدود باشد، و گرنه باید تعداد کل کلمات را کاهش داد. کسی که هرگز در موقعیت تلاش برای خلاصه کردن تعریفی دقیق و حرفه‌ای با هدف صرفه‌جویی در تعداد کلمات کل فرهنگ نبوده، دشواری این تلاش را نمی‌فهمد. چنین شخصی تردیدهای ویراستار را هنگام خلاصه کردن ناگزیر تعریفی که فرهنگ‌نویس سخت برای تکمیل آن کوشیده است نیز

1. *A Dictionary of Older Scottish Tongue*.

2. A. J. Aitken, "Definitions and Citations in a Period Dictionary", in Raven I. McDavid, Jr., and Audrey R. Duckert (eds.), *Lexicography in English* (New York Academy of Sciences, 1973), p. 259.

۳. مثلاً ر. ک.

"Forum on the Theory and Practice of Lexicography," organized by William Frawley in *Dictionaries: Journal of the Dictionary Society of North America* 14 (1992/93), pp. 1-159.

که در آن یک فرهنگ‌نویس عملی به نام اتکینس و یک فرهنگ‌نویس نظری به نام آنا ویژبیتسا دیدگاه‌های خود را مطرح می‌کنند و شش فرهنگ‌نویس عملی یا متخصص دانشگاهی نیز به نقد دیدگاه‌های آن‌ها می‌پردازند.

درک نمی‌کند. اما تقریباً همیشه پیرایش طول شرح مدخل‌ها ضرورت پیدا می‌کند و این پیرایش معمولاً به این معناست که باید، در مراحل ویرایش فرهنگ، از طول تعریف‌ها و مثال‌ها کاست. نخستین مرحله در نوشتن هر فرهنگ همیشه نسبتاً پرهزینه است؛ یکی از وظایف اصلی ویراستار فرهنگ کاهش حجم متن است تا جایی که در خور فضای اختصاص یافته به متن شود. هیچ فرهنگی از ضرورت صرفه‌جویی در تعداد کلمات معاف نیست، اما فرهنگ‌های علمی و فنی عموماً انعطاف بیشتری دارند، هم در تعداد مدخل‌ها و هم در تعداد صفحات. فرهنگ‌های تجاری عمومی – یک‌زبانه یا دوزبانه – صرف نظر از اندازه مورد نظر، محدودیت‌های جدی در تعداد کلمات دارند. ویراستاران *OED*^۱، همانند ویراستاران *NID3*^۲ برای کاهش حجم فرهنگ در فشار بودند. فرهنگ‌های بزرگ جای بیشتری دارند، اما مدخل‌های بیشتر، شاهد‌های بیشتر، تلفظ و ریشه‌شناسی کامل‌تر، و تفکیک دقیق‌تر معنی نیز دارند. در نتیجه نه تنها وظیفه فرهنگ‌نویس آسان‌تر نمی‌شود، بلکه پیچیده‌تر می‌شود و ضرورت ایجاز اصلاً کم نمی‌شود. به دلیل ملاحظات عملی، اصلاح قابل اعتنای اندازه پیش‌بینی شده برای فرهنگ تجاری، پس از آغاز کار فرهنگ‌نویسی، امکان‌پذیر نیست. نمی‌توان ۱۲۸ صفحه به متن فرهنگ اضافه کرد صرفاً به این دلیل که این تغییرات ضروری تشخیص داده شده است؛ این ۱۲۸ صفحه اضافی را باید از متن حذف کرد تا متن فرهنگ در تعداد صفحات معین شده بگنجد. درست برای جلوگیری از روبه‌رو شدن با چنین مصیبت‌هایی است که طراحی حجم فرهنگ قبل از آغاز به کار و پاییدن دقیق طرح در حین اجرا ضرورت دارد.

انواع معنی

پیش از پرداختن به توصیف فرایند عملی تعریف‌نویسی برای فرهنگ، خوب است انواع مختلف معنی را بررسی کنیم. آگدن^۳ و ریچاردز^۴ فرایند شناسایی نمادین هر چیز (یا هر مرجع) را با ترسیم مثلثی تصویر کردند که در آن نماد و مرجع در دو گوشه قاعده واقع و با خط‌چین به هم متصل‌اند، و تصویر ذهنی یا مرجع در رأس مثلث قرار دارد.^۵ ایده‌شان این است که شخصی

1. *Oxford English Dictionary*

2. *Franklin Webster's Third New Unabridged International Dictionary*

3. C. K. Ogden

4. I. A. Richards

5. C. K. Ogden and I. A. Richards, *The Meaning of Meaning* (New York: Harcourt Brace Jovanovich, 1923), p. 11.

موشی را می‌بیند که کف اتاق می‌دود و Mouse (موش) به ذهنش می‌آید که واژه /نماد mouse (موش) برگردان آن است. خط‌چین دلالت بر این دارد که جانوری که در اتاق می‌دود و واژه /نماد موش هیچ رابطه مستقیمی با هم ندارند.

لادیسلاو زگوستا^۱ بر اساس مدل آگدن و ریچاردز مثلث مشابهی را مطرح می‌کند. او موش /مصادق را denotatum و تصویر ذهنی یا ادراک ما از ویژگی‌های موش یا رده‌ای از اشیا که موش به آن تعلق دارد (موشستان؟) را designatum می‌نامد (گاه نیز به سراغ زبان انگلیسی می‌رود و designation به معنای دال را به کار می‌برد). بنابراین مثلث او تشکیل می‌شود از لفظ (شکل واژه) و denotatum در گوشه‌های مجاور قاعده مثلث که با خط‌چین به هم متصل شده‌اند و designatum در رأس مثلث واقع است. واژه، یا واحد قاموسی (که ممکن است از بیش از یک کلمه تشکیل شده باشد)، «برای بیان designatum آن به کار می‌رود و همراه با آن بر denotatum نیز دلالت می‌کند».^۲

به نظر زگوستا معنای ضمنی شامل همه جنبه‌های معنای فرهنگ‌نوشتی است که با دال «ارزش تقابلی» دارند. دال به ما امکان می‌دهد که بگوییم موش چگونه چیزی است، وقتی موش را می‌بینیم آن را بشناسیم و نامی روی آن بگذاریم. دال با تعریف فرهنگ‌نوشتی یکسان نیست، اما مبنای اصلی تعریف را تشکیل می‌دهد. معنای ضمنی ممکن است درجاتی از رسمی یا غیررسمی بودن، یا تنوع کاربرد را نشان دهد که گاه آن را گونه کاربردی می‌نامند و حاکی از تعدیل سبک یا تنوع زبان مورد استفاده در موقعیت‌های اجتماعی مختلف است. سومین مؤلفه معناگستره کاربرد آن است: وسعت گستره کاربرد واحد فرهنگ‌نوشتی چقدر است؟ salary (حقوق) در مقایسه با stipend (مقرری) یا honorarium (حق‌القدم) کاربرد گسترده‌تری دارد. بعضی واژه‌ها، مانند shuck به معنای corn امروزه گستره کاربرد بسیار محدودی دارند.^۳

استفاده زگوستا از معنای ضمنی غیرمعمول است. نخست باید آن را از کاربرد منطقیون بازشناخت. مثلاً ریچارد رابینسون معنای ضمنی را به همان منظوری به کار می‌برد که زگوستا دال

1. Ladislav Zgusta

2. Ladislav Zgusta, *Manual of Lexicography* (The Hague: Mouton; Prague: Academia, 1971), p. 34.

۳. در زبان فارسی نیز جَواری به معنای «ذرت» همین حالت را دارد.

را. از نظر زگوستا، معنای ضمنی به تفاوت بین *to die* (مردن) و *to peg out* (ریق رحمت را سر کشیدن) اشاره می‌کند.^۱ زگوستا می‌گوید که *to die* معنای ضمنی به همراه ندارد، اما عبارتی مانند *to peg out* چنین باری دارد. من این نظر را قبول ندارم؛ در عوض می‌گویم که وجه تمایز این دو واژه از نوع تنوع کاربرد (گونه کاربردی) و گستره کاربرد است.

قصد زگوستا لحاظ کردن آن دسته از ویژگی‌های زبانی است که در فرهنگ‌ها ذکر می‌شوند لیکن بخشی از معنای ذاتی و اصلی واژه‌ها نیستند. هنگامی که واژه‌ای را عامیانه یا مستهجن می‌نامیم، چه نوع دانشی را منتقل می‌کنیم؟ زگوستا این نوع دانش را «معنای ضمنی» می‌نامد. اما «معنای ضمنی»، در معنای قراردادی‌تر خود، اشاره به کل ذخیره خصیصه‌های یک واژه دارد که حاصل قرن‌ها کاربرد آن واژه است. *to die* (مردن)، در تداول عام، نه تنها فاقد معنای ضمنی نیست، بلکه از لحاظ معنای ضمنی بسیار سرشارتر از *to peg out* (ریق رحمت را سر کشیدن) یا *kick the bucket* (غزل خداحافظی را خواندن)، یا هر تعبیر عامیانه دیگری است که همین معنا را برساند. *to die* (مردن) مفاهیمی چون اندوه، رنج، مصیبت کشیدن، غیبت، حزن، و فقدان را القا می‌کند. اما ریق رحمت را سر کشیدن یا غزل خداحافظی را خواندن بازتاب نوعی بی‌نزاکتی فاقد احساس‌اند که بنا به نظر زگوستا از مقوله معنای ضمنی به شمار می‌رود؛ برعکس، نظر من این است که چنین عباراتی از لحاظ داشتن معنای ضمنی ضعیف‌اند. طبق سنت، معنای ضمنی به موقعیت‌های تاریخی و زبان‌شناختی‌ای وابسته است که واژه مورد نظر در آن به کار رفته، نه به تأثیر اجتماعی بلافصل کاربرد آن. بی‌گمان، چون استفاده از زبان فعالیت اجتماعی است، تشخیص معنی هر واژه تا حدودی به موقعیت اجتماعی‌ای که واژه مورد نظر در آن به کار می‌رود وابسته است و معنای ضمنی بخشی از معنی است. اما واژه‌هایی مانند ریق رحمت را سر کشیدن یا غزل خداحافظی را خواندن، در مقایسه با واژه مردن، تاریخچه زبان‌شناختی کم‌بضاعتی دارند. معنای ضمنی آن‌ها به نحوه تأکید روی بیان‌شان محدود می‌شود، مانند تأکید بر دشنام *Damn!* که بدون تأکید معنایی ندارد. فرهنگ‌ها فقط با انواع خاصی از معنی سروکار دارند و سایر انواع را، که کم‌اهمیت‌تر هم نیستند، نادیده می‌گیرند؛ مفاهیم ضمنی مردن از آن جمله است و نباید تصور

کرد که چون در فرهنگ‌ها به این مفاهیم اشاره‌ای نشده است، این معانی را ندارد.^۱ استفاده زگوستا از معنای ضمنی چنان به محدوده فرهنگ‌ها مقید است که در زمینه گسترده‌تر معنی، به‌طور ناخوشایندی پیش پا افتاده است.

حتی اگر تعریف زگوستا برای معنای ضمنی را بپذیریم، نمی‌توان این نظر را توجیه کرد که مردن یا هر واژه عمومی دیگر (به استثنای واژه‌های علمی) همواره فاقد معنای ضمنی است. بسیاری از مردم، در هنگام تسلیت گفتن به فردی که یکی از اعضای خانواده خود را از دست داده است، از واژه‌هایی استفاده می‌کنند که حسن تعبیر دارند؛ استفاده از درگذشت، یا مرگ در بافت زبان‌شناختی پیام تسلیت را می‌توان خالی از ظرافت یا احساس شمرد. می‌توان گفت که معنای ضمنی از دید زگوستا به نحوه جا افتادن واژه در موقعیت اجتماعی کاربرد آن وابسته است و چون از واژه مردن بیشتر از ریق رحمت را سر کشیدن و غزل خداحافظی را خواندن استفاده می‌شود، می‌توان آن را در بعضی از موقعیت‌ها، بدون مفهوم ضمنی، به کار برد. life (زندگی) نیز چنین وضعیتی دارد. اختلاف این واژه‌ها در عمومیت و گستره کاربرد است. یقیناً در بعضی از متون زندگی و مرگ مفاهیم ضمنی غنی‌تری دارند، اما در بعضی از متون، مانند خلاصه پرونده‌های حقوقی، — «متهم باعث مرگ جان اسمیت شده است» — این واژه‌ها ممکن است فاقد معنای ضمنی باشند.

اصول تعریف

زگوستا اصول زیر را برای تعریف برمی‌شمارد:

۱. همه کلمات به کار رفته در تعریف باید در فرهنگ شرح داده شوند.
۲. در تعریف فرهنگ‌نوستی نباید از کلماتی استفاده شود که «درک آن‌ها دشوارتر» از درک واژه‌ای باشد که تعریف آن مورد نظر است.^۲

۱. ر.ک.

David B. Guralnik, "Connotation in Dictionary Definition," *College Composition and Communication* 9:2 (May 1958), 90-93.

فرهنگ‌ها در صورتی اهتمام به شناسایی معنای ضمنی می‌کنند که بیشتر کاربران زبان، چنان‌که گورانیک نشان می‌دهد، با گنجانده آن در تعریف یا افزودن برجسب یا یادداشتی در مورد کاربرد واژه آن را درک کنند. مثال‌های این منبع از لحاظ نشان دادن معنای ضمنی بسیار ارزشمندند.

۲. به اصطلاح قدما مُعرّف باید اجلی [واضح‌تر و روشن‌تر] از معرّف باشد.